

## بسوی آینده

فاضل غیبی

در سالگرد انقلاب اسلامی باری دیگر در رسانه‌ها اختلافات میان مخالفان، عامل اصلی بقای رژیم اسلامی قلمداد می‌شود. اما مادامیکه تصورات گوناگون از رژیم اسلامی وجود دارد، اتحاد عمل مخالفان آرزویی برآوردنی نیست. اتحاد «اپوزیسیون» به داشتن شناختی مشترک بستگی دارد و بنابراین مشکلی معرفتی است. بی سبب نیست که نخبگان ما، صرفنظر از برخی کوشش‌های خجولانه برای تشخیص ماهیت رژیم اسلامی، هنوز هم مشغول کشمکش درباره انقلاب اسلامی هستند.

این در حالیست که سده بیستم میلادی، سده رژیم‌های توتالیتر بود و درس آموزی از تجربیات موجود دشوار نیست. نه فقط رژیم‌های توتالیتر هیتلری و استالینی، بلکه شماری دیکتاتورهای ریز و درشت نیز با استفاده از روش‌های مشترکی کسب قدرت کردند و در راه حفظ و تحکیم آن، کشور خویش را دستخوش بحران آفرینی و جنگ افروزی ساختند.

جالب است که الگوی رفتاری این رژیم‌ها چنان یکسان بود که گویی از هم می‌آموختند و یا شاگردان یک استاد بودند. این نیز شگفت‌انگیز است که توده مردم هر بار نه تنها از «شیاطینی نخبه» مانند موسولینی، هیتلر و یا استالین فریب خوردند، بلکه آلت دست مردانی نه چندان هوشمند، مانند عیدی‌امین، صدام حسین و یا قذافی نیز شدند و پس از تحمل قربانی‌ها و فجایع بسیار توانستند از دست آنان رهایی یابند.

بهررو، فرمول کسب قدرت دیکتاتوری ساده است و همواره بر چهار پایه تکیه دارد:

(۱) کنترل نخبگان

(۲) کیش شخصیت

(۳) دشمنان خیالی

(۴) اعمال ترور

در هر کشوری که حکومت نتواند در راه پیشرفت دمکراتیک گام بردارد، به بحرانی دچار می‌شود که باعث نارضایتی نخبگان و تمایل به تحولی انقلابی می‌گردد. در این میان فردی که با استفاده از بحران بوسیله کودتای نظامی و یا حزبی به قدرت می‌رسد، می‌تواند با پشتیبانی گروهی منسجم خود را بعنوان «رهبر جنبش» برای عبور از بحران جلوه دهد، تا در اطرافش کیش شخصیت شکل گیرد.

از آنجا که «رهبر» تازه قدرت یافته، نمی‌تواند با اقداماتی بر بحران موجود غلبه کند، به دشمنانی داخلی و خارجی نیاز دارد، تا با سرکوب اولی و جنگ با دومی، رهبری خود را تثبیت نماید. او با سرکوب بیرحمانه مخالفان واقعی و یا خیالی، هم میدان را از رقبای احتمالی پاکسازی می‌کند و هم به توده مردم می‌فهماند که مقاومت در برابر اراده معطوف به قدرتش بی‌نتیجه است.

فراتر از این، رژیم‌های دیکتاتوری و توتالیتر در سده گذشته با استفاده از رسانه‌های مدرن توانستند به چنان کارزار تبلیغاتی دامن زنند که توده مردم را به پشتیبانی وامی داشت، بحدی که در مرحله‌ای چنان بنظر می‌رسید که رژیم موجود تا ابد برقرار خواهد ماند. اما خوشبختانه عمر هیچیک از آنان دیری نپایید. گرچه رژیم‌های توتالیتر با داعیه جهانگیری و تبلیغات وسیع‌تر بمراتب از سخت جانی بیشتری از رژیم‌های دیکتاتوری برخوردارند.

بنابراین پس از تعیین ماهیت رژیم، گام دوم یافتن راهکارهایی است که بتواند پیش از آنکه چنین رژیم‌هایی شیرازه کشور را از هم بگسلند، آنها را ساقط کند. در این میان تشخیص مانع اصلی در راه سرنگونی چنین رژیم‌هایی، از اهمیتی تعیین کننده برخوردار است و شگفتا که مانع اصلی نه پشتیبانی توده مردم، نه قدرت سرکوب و نه توانایی تبلیغاتی، بلکه «نخبگان» زیر کنترل رژیم هستند!

از آنجا که چنین رژیم‌هایی حتی با همه نوع شیوه‌های «ترور و تطمیع» نیز نمی‌توانند امنیت اجتماعی و اقتصادی فراهم آورند، رفته رفته هم آتشبار تبلیغی‌شان کم‌اثر می‌شود و هم وا همه از نیروهای سرکوبگرشان رنگ می‌بازد. بنابراین آنچه هنوز رژیم را برقرار نگاه می‌دارد، «قشر نخبگان» است، که در نظام پیشین (به سبب ناتوانی از دامن زدن به پیشرفت دموکراتیک کشور)، خواستار «تحول انقلابی» بود و در سایه رژیم جدید به مزایا و موقعیتی مطلوب دست یافته است. از اینرو در موضعی بینابینی از «نارسایی»‌های موجود شکوه می‌کند، اما بیش از آن مدیون رژیم است که بخواهد قدمی در مخالفت بردارد.

بحران فراگیری که جامعه ایران را در خود فرومی‌برد، گرچه قشر پشتیبان ملایان را کم‌شمار ساخته و اکثریت قاطع ایرانیان را به مخالفت برانگیخته است اما بر سخت‌جانی رژیم خدش‌های وارد نیآورده است. علت این پدیده، که موجب شگفتی جهانیان نیز هست، پشتیبانی نامحسوس قشری از ایرانیان در موضع بینابینی است. این درحالی است که رفتار ضدانسانی حکومت جهل و جنایت از یکسو و روشنگری‌های ایران‌دوستان در چهار دهه گذشته از سوی دیگر، کوچکترین حقانیتی برای جریان چپ اسلامی بجا نگذاشته است. از اینرو کفایت مخالفان حکومت اسلامی دستاوردهای پژوهشی چهار دهه گذشته را آویزه گوش قرار دهند تا زمینه اتحادی واقعی، پایدار و صمیمانه فراهم آید.

در دهه‌های گذشته پژوهش‌های روشنگرانه در سه زمینه راهگشا بوده‌اند:

۱) جامعه ایران در دهه‌های پیش از انقلاب اسلامی از یافتن آگاهی درباره مزایای دموکراسی و راهیافت گذار به نظام دموکراتیک بازمانده بود. خوشبختانه اینک اکثریت قاطع ایرانیان نه تنها خواستار چنین نظامی هستند، بلکه بدین آگاهی نیز رسیده‌اند که دموکراسی سیاسی بر بستر دموکراسی اجتماعی ممکن است و با نظام اقتصادی آزاد، همبستگی جدایی‌ناپذیر دارد. به عبارت دیگر، نظام دموکراتیک تنها در جامعه‌ای با نظام اقتصاد سرمایه داری قابل تحقق است و هواداری از دموکراسی در عین مخالفت با سرمایه داری دروغی بیش نیست.

۲) در دهه‌های گذشته بزرگترین مانع در راه مبارزه با توتالیترسم اسلامی این بود که رژیم برخلاف دو نمونه تاریخی خود، از دین توده بعنوان ایدئولوژی «سواستفاده» می‌کند. اما در این میان پژوهش‌های دین‌شناسانه در هماهنگی با تعقل تاریخی به نحو شگفت‌انگیزی پرده از رازی بزرگ برداشته و نشان داده‌اند که اعراب در دورانی که در زیر لوای عمر گردآمدند تا همچون دیگر بیابانگردان تاریخ مراکز تمدن را تسخیر و غارت کنند، خواندن و نوشتن نمی‌دانستند و همه نوشتارهای اسلامی از سده دوم به بعد نگارش یافته‌اند. بنابراین به یقین علمی و عقلی ماجرای اسلام چیزی نیست، جز دین‌سازی عامدانه توسط دستگاه خلافت، که برای حفظ سلطه خود بر سرزمین‌های تسخیر شده، عقاید و سنت‌های زندگی اعراب را بعنوان دینی جدید پرداخته‌اند.

۳) پژوهش‌های گسترده بیش از پیش نشان می‌دهند که فرهنگ ایران‌شهری بالیده در دو هزار سال رشد مدنی، امپراتوری ایران را پیش از تهاجم اعراب به یکی از مهدهای تمدن بدل ساخته بود و ایرانیان در بسیاری دستاوردها (مانند کشورداری فدرالی و ارزش‌های اخلاقی والا) سرآمد جهانیان بودند. ایرانیان می‌توانند با تکیه بر چنین میراث فرهنگی والایی به نوسازی کشور بنا بر نیازهای دنیای امروز موفق شوند.

بنابراین دموکراسی‌خواهی بی چون و چرا و همه جانبه، رهایی از اسلام و بازیافت منش و کردار ایران‌شهری، سه راهکردی است که بدان می‌توان به شاهراه گذار از حکومت اسلامی و نوسازی ایران مدرن نزدیک شد. در این میان میهن‌دوستی و رفتار به ارزش‌های اخلاق ایران‌شهری (بجای حزب‌بازی در عین رفتار به پلشتی اسلامی) از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

امروزه در برابر حکومت اسلامی دو راه بیش نیست. یا پشتیبانی تودهٔ چپ اسلامی از آن ادامه می یابد و در نتیجه جامعهٔ جهانی مجبور خواهد شد، برای جلوگیری از دست یافتن رژیم به سلاح اتمی، به پیشگیری برخیزد و در این صورت رژیم اسلامی پایانی مانند رژیم هیتلری توأم با خرابی ها و قربانی های بسیار خواهد یافت و یا نخبگان ایرانی خواهند توانست با پریدن از سایهٔ خود به چنان آگاهی دست یابند که با تکیه بر آن نفوذ دستگاه تبلیغی رژیم اسلامی را به عقب برانند.

روسیه از این دید، نمونهٔ موفق گذار مسالمت آمیز بر رژیم توتالیتیر بود، که در آن نخبگان توانستند هرچند در زمانی طولانی و با قربانیانی پرشمار، اما رفته رفته از ایدئولوژی حاکم فاصله بگیرند و گرچه هنوز نتوانسته اند جانشین دموکراتیکی برای حکومت کمونیستی برقرار کنند، اما موفق شدند بدون آنکه به جنگی جهانی دامن زده شود، پرقدرت ترین حکومت توتالیتیر تاریخ را برکنار سازند.

نخبگان ایرانی در دوران پیش از ۲۸ مرداد از کوشش برای تحکیم دموکراسی درماندند و در دوران پس از آن با بایکوت حکومت محمدرضاشاه مسئولیت شکل نگرفتن اعتماد ملی و قدرت یافتن چپ اسلامی را متوجه خود ساختند. آنان امروز باید بتوانند بخاطر آیندهٔ ایران، از رفتن به کور راه های چپ اسلامی بازگردند.